

**فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)**

**سال چهارم، دوره جدید، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۱، ص ۱۲۰-۱۳۸
سوره یوسف در پرتو عناصر داستان نویسی معاصر***

صادق عسکری
استادیار دانشگاه سمنان
صغری علیپور ثانی
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

هنر داستان نویسی از دیر باز در میان ملل مختلف به عنوان ابزاری برای تعلیم و تربیت بوده است. قرآن نیز به عنوان کاملترین کتاب تربیتی در بردارنده داستانهایی بسیار است که کاملترین و طولانی ترین آنها داستان حضرت یوسف^(ع) است. بررسی و تحلیل کیفیت عناصر داستانی در سوره یوسف می تواند بخشی از جلوه های اعجاز هنری و بلاغی قرآن را آشکار سازد. لذا این مقاله با استفاده از روش توصیفی تحلیلی به دنبال بررسی عناصر داستانی سوره یوسف در مقایسه با هنر داستان نویسی معاصر است.

نتایج بدست آمده بیانگر آن است که قرآن کریم در این داستان، تمامی عناصر داستان نویسی امروزی را به شایسته ترین وجه به خدمت گرفته است. شخصیتها غالباً پویا بوده و در حال تحول و تغییرند. حوادث از روندی منطقی پیروی می کنند، به گونه ای که هر حادثه زمینه ای برای وقوع حوادث دیگر است. پیرنگ داستان از کشمکشها و گرهها و حل‌های متفاوتی تشکیل شده است که با حل هر گره یا بحران، گره دیگری آغاز می شود.

در این داستان تعالیم دینی و اخلاقی از بین حوادث بسیار کهن مربوط به قوم بنی اسرائیل استخراج، و در قالب جدیدترین یافته های هنر داستان نویسی امروز، به زیباترین وجه عرضه شده است. و این دلیل آشکاری است بر اعجاز هنری و ادبی این کتاب مقدس در کنار اعجاز بلاغی و معنوی آن. و شاید به همین دلیل است که قرآن از آن به عنوان «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» یاد می کند.

کلمات کلیدی

نقد ادبی، عناصر داستانی، قرآن کریم، سوره یوسف.

تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۱/۱۰/۰۳

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۳/۰۷

۱. تعریف مسأله

داستان مایه مسرت و سرگرمی انسان می شود، در عین حال می توان از آن درسها آموخت. به دیگر سخن، داستان در حقیقت وسیلهٔ آموزش است؛ چرا که نکات تربیتی و اخلاقی را غیرمستقیم بیان می دارد، از لحاظ روانشناسی یکی از مهمترین و مؤثرترین انواع آموزش به حساب می آید. پس داستان نویس به منظور ارشاد و هدایت جامعه و یا تحول و رشد اندیشه و بالا بردن سطح افکار انسانها از هنر داستان نویسی بهره می گیرد و به نوشتن داستانهای اجتماعی، اخلاقی عرفانی و عشقی و غیره می پردازد.

قرآن کتابی تربیتی است با داستانهای بسیار که برای هدایت انسانها به سوی کمال نازل شده است. اکثر داستانهای قرآن کریم در سوره ها پراکنده اند و به تبع تکرار حوادث ناشی از دعوت پیامبر تکرار شده اند؛ اما داستان یوسف تنها در یک سوره آمده و تمام آیات این سوره جز چند آیه که در آخر آمده، سرگذشت حضرت یوسف و برادران او را بیان می کند. از این رو، به سورهٔ یوسف نامگذاری شده است.

این داستان از گذشته تاکنون، در بین مردم از محبوبیت و شهرتی فراوان برخوردار بوده است تا آنجا که در منظومه های داستانی ادبیات فارسی بسیار تاثیرگذار بوده است از جمله منظومهٔ «یوسف و زلیخا» در مجموعه آثار جامی. علاوه بر آن در ادبیات مشرق زمین داستانهای متعددی با موضوعیت «یوسف و زلیخا»، بارها به رشته تحریر درآمده است. با این حال عناصر داستان نویسی آن مطابق با معیارهای امروزی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

سؤالاتی که در این زمینه به ذهن نویسنده گان خطور کرده و این مقاله به دنبال یافتن جوابی برای آنهاست، عبارتند از: هنر داستان نویسی در قرآن کریم بویژه در سوره یوسف دارای چه ویژگیهایی است؟ عناصر داستان نویسی امروزی در سورهٔ یوسف چگونه است؟ میزان تشابه و اختلاف عناصر داستانی موجود در سورهٔ یوسف با عناصر داستان نویسی امروزی تا چه حد است؟

لذا در جهت بررسی اسلوب داستانهای قرآن کریم، بویژه در سورهٔ یوسف، سعی شد عناصر و ویژگیهای فنی ادبیات داستانی معاصر در داستان یوسف، با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی، بررسی شود تا هنر داستان نویسی قرآن به عنوان شواهدی از زیبایی و بلاغت قرآن در پردازش هنری داستان یوسف، در کنار زیبایی محتوایی و معنوی آن آشکار گردد.

البته باید دانست که به دلیل زیبایی و نقش داستانهای قرآن کریم در عبرت آموزی و هدایت انسانها، و به دلیل تأثیرپذیری نویسندگان از جلوه های هنری قرآن، در گذشته نیز آثار ارزشمندی پیرامون هنر داستان نویسی قرآن کریم بویژه داستان یوسف به زبان فارسی و عربی نوشته شده است که بسیاری از این آثار از منابع مورد استفاده در این

مقاله بوده است. از قبیل کتاب پژوهشی «در جلوه های هنری داستانهای قرآن» اثر محمود بستانی، کتاب «تحلیلی نو از قصص قرآن» اثر محمد تقی ملبویی، «الفن القصصی فی القرآن الکریم» نوشته محمد خلف الله. همانطور که عناوین کتابهای مذکور نشان می دهد، این آثار به صورت کلی به بررسی تمامی داستانهای قرآن پرداخته است؛ لذا به صورت مستقل و عمیق بر روی عناصر داستان نویسی و ویژگیهای هنری و فنی در سوره یوسف تمرکز نکرده است.

در کنار این آثار که به صورت کلی به بررسی داستانهای قرآن پرداخته اند، باید به کتاب «حکمت، هنر، زیبایی و عناصر نمایشی قصه یوسف در قرآن کریم» (۱۳۸۷) نوشته محمد علی خبری نام برد. البته از این کتاب - که در اصل پایان نامه دکترای نویسنده در رشته هنر دانشگاه تربیت مدرس بوده است - مقاله ای در مجله پژوهش زبان و ادب فارسی (شماره ۸، تابستان ۸۶) به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب شش عنصر نمایش ارسطویی را مبنای تحلیل قرار داده و انطباق نمودار روایی داستان حضرت یوسف (ع) را با نمودار نمایش اوجگاهی یا دراماتیک بررسی کرده است و از طرح تبدیل این داستان به اثری نمایشی سخن گفته است که با تلاش ما در این مقاله متفاوت است؛ زیرا در این جستار بر عناصر هفتگانه داستان نویسی معاصر؛ یعنی شخصیتها، حوادث، زمان، مکان، گفتگو، پیرنگ یا ساختار، و درون مایه یا پیام داستان تکیه می شود.

۲. عناصر داستانی قصه یوسف پیامبر در قرآن کریم

۲.۱. شخصیتهای داستان یوسف

شخصیتها بازیگران و ایجادکنندگان حوادث و خط سیر داستانند که حوادث داستان براساس رفتار آنها به پیش می رود. (زعلول، ۱۹۷۳: ۱۴ و ناظرزاده کرمانی، ۱۳۶۵: ۵۰) اگر شخصیتها را به دو گروه اصلی و فرعی تقسیم کنیم (نک: فضائلی، ۱۳۷۶: ۷۶ و بستانی، بی تا، ج ۱: ۲۰۳) حضرت یوسف را باید قهرمان یا شخصیت محوری داستان به شمار آورد که در ابتدای روایت به معرفی او پرداخته می شود؛ کودکی خردسال که خواب خود را برای پدرش بازگو می کند، در بیشتر صحنهها حضور دارد و همه داستان به دور محور او می چرخد. شخصیت یوسف کم و بیش در همه صحنهها حضور دارد؛ اما سایر شخصیتها بنا بر موقعیت و نقش آنها تعیین می شوند.

با اینحال باید دانست که صرف شخصیت فرعی بودن در داستان به معنای بی اهمیتی این شخصیتها نیست، چرا که در داستانهای بلند، شخصیت اصلی به تنهایی قادر نیست داستان را آغاز به پایان برساند. (نجم، ۱۹۷۹: ۱۰۱) شخصیتهای فرعی به شخصیت اصلی کمک می کنند تا ویژگیها و خصوصیتهای او آشکار شود و حوادث را به جلو

سوق یابد. شخصیت‌های فرعی مسیر زندگی شخصیت اصلی داستان را تغییر می‌دهند، اما در پایان داستان دیگر اثری از آنان نیست، به عبارت بهتر نقش شخصیت‌های فرعی در مراحل مختلف داستان کم و زیاد می‌شود. نمونه این شخصیت‌های فرعی در داستان یوسف، شخصیت یعقوب است که اتفاقاً تشویش‌های او برای یوسف بر تعلیق داستان و کشمکش عاطفی و درونی یوسف می‌افزاید.

از شخصیت‌های فرعی دیگر برادران یوسف هستند که به شکل نمادین و تیبیک نمودار انسان‌های حسود و کینه توزاند؛ چنانکه این ویژگی از میان سخنان حضرت یعقوب به خوبی آشکار می‌شود: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...﴾ (یوسف/۵) «ای فرزند دل‌بندم خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند.» آنها که نسبت به محبت پدر به یوسف حسادت می‌کنند، اوج نفرت خود را با تصمیم قتل یوسف و انداختن او در چاه به نمایش می‌گذارند؛ احساساتی که نه تنها موجبات بروز شخصیت معصوم قهرمان اصلی داستان؛ یعنی یوسف می‌شوند، بر پویایی روایت و کشمکش شخصیت اصلی داستان؛ یعنی حضرت یوسف^(ع) می‌افزاید.

عزیز مصر و همسر وی از شخصیت‌های دیگر این داستان به شمار می‌آیند که برای اولین بار بعنوان خریدار یوسف به خواننده معرفی می‌شوند. همسر عزیز از مهمترین شخصیت‌های داستان است که به تدریج نقشش برجسته شده و به شخصیت مقابل در داستان بدل می‌شود و بر کشمکش بیرونی و درونی حضرت یوسف می‌افزاید. علاوه بر آنها، نقش او باعث آشکار شدن مهمترین ویژگی یوسف؛ یعنی پاکدامنی می‌شود. از سوی دیگر، نقش این شخصیت باعث می‌شود مسیر زندگی یوسف تغییر کند. زلیخا، همسر عزیز، از دو جهت به برادران یوسف شباهت دارد. اول اینکه هر دو از هواهای نفسانی خود پیروی می‌کنند، یکی در بند حسد و نفرت است و دیگری در بند شهوت. و دیگر اینکه هر دو گروه شخصیتی، در حق یوسف توطئه می‌چینند و ناخودآگاه باعث پیشرفت مقام و منزلت او در داستان می‌شوند.

از دیگر شخصیت‌های فرعی داستان دو جوانی هستند که به همراه یوسف وارد زندان می‌شوند، آنها به خواست خداوند در زندان خوابی می‌بینند و حضرت یوسف به کمک علم تعبیر خویش، خواب آن دو را تعبیر می‌کند. به این طریق زمینه برای رهایی یوسف از زندان فراهم می‌شود.

پادشاه مصر آخرین شخصیت این داستان است. او بزرگترین شخصیت مصر است که نمودار فردی عادل و مهربان معرفی می‌شود. وی به پاس تعبیر خواب هولناکش از سوی یوسف و اعتماد به پاکی و درست کاری او، خزانه داری مصر را به او واگذار می‌

کند.

بحثی دیگر که در باب شخصیت‌های داستان مطرح می‌شود، انواع شخصیتها از حیث ثابت یا پویا بودن است. شخصیت ثابت یا ایستا شخصیتی است که چندان تغییر نکند. در حالی که شخصیت پویا پیوسته دستخوش تغییر و تحول می‌شود، پیوسته در حال رشد و تجربه امور جدید هستند. (نجم، ۱۹۷۹: ۱۰۳-۱۰۴؛ میرصادقی، ۱۳۷۶: ۹۰)

شخصیت حضرت یوسف را در این داستان بایست در ردیف شخصیت‌های پویا به شمار آورد. روند سیر شخصیت سازی او گواه این مدعاست. یوسف در ابتدا کودکی معصوم است که مورد حسادت برادران است. در ادامه با گذشت زمان و بروز مشکلات زندگی شخصیتش رشد می‌کند، و به انسانی آرام و صبور تبدیل می‌شود تا جایی که در عین قدرت و مکنات از گناه برادران و توطئه آنها، همچنین عزیز و همسرش در می‌گذرد. در هر صحنه جلوه ایی به بزرگی شخصیت او افزوده می‌شود؛ چنانکه در آخرین صحنه به مقامی می‌رسد که پدر، مادر و برادرانش در برابر شکوه و عظمت او به سجده می‌افتند. برادران که ابتدا نسبت به یوسف حسد می‌ورزیدند با گذشت زمان و دیدن شکوه و عظمت یوسف به تدریج پی به اشتباه خود می‌برند و از پدرشان یعقوب می‌خواهند که از خداوند برایشان طلب بخشش کند. همسر عزیز نیز در نهایت به اشتباه خود پی برده، به گناه خود اعتراف می‌کند.

داستان نویسان برای شخصیت پردازی از دو روش استفاده می‌کنند. روش ارائه صریح، در این روش نویسنده با یاری گرفتن از شرح و توضیح مستقیم به معرفی شخصیتها می‌پردازند. این روش می‌تواند از ویژگی وضوح و ایجاز در شخصیت پردازی داستان برخوردار باشد؛ اما این روش هرگز نمی‌تواند به تنهایی بکار برود. اگر نویسنده به شرح و توضیح مستقیم در معرفی شخصیتها کفایت کند، داستان شکل مقاله و گزارش پیدا می‌کند و خواننده راضی و متقاعد نمی‌شود و داستان دچار شرح و تفصیلات زاید و به قول لئو تولستوی گرفتار چاقی مفرط می‌شود. (رک: الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۱۰۳ و خلیل، ۱۹۸۹: ۲۶-۳۵)

«در روش دوم شخصیتها از طریق عملکرد خود، با کمی شرح و تفسیر یا بدون آن ساخته و پرداخته می‌شوند. در این روش شخصیت‌های داستان در حین عمل، نشان داده می‌شوند و ما از آنچه آنها می‌گویند و از آنچه انجام می‌دهند، حدس می‌زنیم که چه نوع آدمی هستند.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۹۰ و الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۱۰۴)

در داستان یوسف، شخصیت حضرت یوسف، حضرت یعقوب، برادران یوسف، عزیز مصر، همسر عزیز و پادشاه مصر از میان گفت و گو و رویدادهای داستان شناخته می‌شوند. (خبری، ۱۳۸۷: ۱۸۷) به عبارتی، قرآن برای معرفی آنها از شرح و توضیح

استفاده نموده، بلکه با کنشهایشان، آنها را به مخاطبان معرفی نموده است؛ به عنوان مثال در بیان حسادت و کینه توزی برادران یوسف به جای اینکه با شرح و توضیح مستقیم، شخصیت آنها را به حسادت و کینه توزی وصف نماید، با استفاده از گفتار و رفتارشان، شخصیت آنها را به خواننده معرفی می نماید: ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا أُمِينًا مِنَّا وَغَضِبْنَا غَضَبًا إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. (۸) أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ (۹). همچنین در بیان عفت و پاکدامنی حضرت یوسف به جای توصیف مستقیم وی به پاکدامنی، به بیان حادثه و رفتاری می پردازد که بیان کننده عفت و پاکدامنی اوست: ﴿وَرَاودَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. (۲۳) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. (۲۴)﴾

باید دانست که در این داستان گاه از روش شخصیت پردازی مستقیم؛ یعنی شرح و توصیف مستقیم شخصیتها استفاده شده است؛ به عنوان مثال، می توان توصیف شخصیت زنان مصر را از این قبیل دانست: ﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ (۳۱) «هنگامی که [زنان] مصر یوسف را دیدند، او را بس شگرف و عظیم یافتند. و [از شدت هیجان] دستهای خود را بریدند. و گفتند پاک و منزّه است خداوند، این بشر نیست، این جز فرشته ای بزرگوار نیست.» در جایی دیگر نیز از این روش استفاده کرده و برای بیان امانت داری و علم و آگاهی یوسف به بیان مستقیم این ویژگی در یوسف می پردازد: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ. (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ... (۵۶)﴾ «[یوسف به پادشاه مصر گفت] مرا بر خزینه های این سرزمین بگمار که من نگهدارنده دانا هستم. و ما اینگونه به یوسف در سرزمین مصر قدرت دادیم. تا در هر جا از این سرزمین و به هر صورتی که بخواهد زندگی کند...»

۱. ۳ پیرنگ یا طرح (ربط علی سلسله حوادث و رویدادهای داستان یوسف)

بی شک داستان بلند از حوادث بسیار شکل گرفته است که پی در پی می آیند، ترتیب آمدن این حوادث، تقدیم و تأخر آنها از یکدیگر و تمرکز نویسنده بر یک حادثه و گذشتن سریع از حادثه دیگر، در شکل گیری طرح داستان بسیار اهمیت دارد. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۶۱-۸۰ و الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۱۰۸)

حوادث یا رویدادها (Events) عناصر تشکیل دهنده پیرنگ به شمار می آیند که بنیاد قصه ها بر آنها استوار است. حوادث داستان بطور کلی به دو دسته تقسیم می شوند؛ حوادث اصلی و بزرگ که مستقیماً به شخصیت‌های اصلی داستان مربوط می شوند و روند داستان را کلاً تغییر می دهند؛ (الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۹۶) نمونه این حوادث در

داستان یوسف عمل برادران یوسف بود که او را در چاه انداختند و مسیر زندگی او و روند داستان را تغییر دادند. داستان را نیز از سرزمین کنعان به مصر و از منزل ساده یعقوب به کاخ عزیز کشاند و در نهایت زندگی یوسف را به سوی مجد و عظمت سوق داد. عمل همسر عزیز نیز باعث شد داستان در زندان ادامه پیدا کند، حادثه مهم دیگر، خواب پادشاه و تعبیر آن توسط یوسف بود، همچنین حادثه خشکسالی و قحطی و تدبیر و درایت یوسف در حل بحران ناشی از آن.

بخش دوم رویدادها حوادث فرعی و کوچکی هستند که از جانب شخصیت‌های فرعی داستان صورت می‌گیرند و نقش چندانی در داستان نداشته و تغییر اساسی در روند آن ایجاد نمی‌کنند، (الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۹۶) صحنه‌ایی که کاروان بر سر چاه می‌رسد، و به دنبال آب می‌روند و یا صحنه مهمانی همسر عزیز و دست بردن زنان مصر و یا عملی که پادشاه برای رفع اتهام از یوسف انجام می‌دهد، از این نوع حوادث هستند.

مسئله دیگری که در باب حوادث داستان مطرح می‌شود خاستگاه و سرچشمه حوادث است، که ممکن است از واقعیت یا خیال یا حوادث تاریخی نشأت گیرد. (محمد الصامل و زملائی، **البلاغه والنقد**، ۹۷) با دقت در داستان یوسف و دیگر داستانهای قرآن در می‌یابیم که منشأ حوادث داستان یوسف تاریخی است، که از روی علم و با هدف و پیام مشخص دنبال می‌شود. (ملبویی، ۱۳۷۶: ۹۴؛ و سلیمانی، ۱۳۷۴: ۱۱۲)

بدین ترتیب قصه‌های قرآن از دیدگاه ادبی «واقعگرا» محسوب می‌شوند؛ زیرا با واقعیت‌های تاریخی سر و کار داشته، نه با وهم و خیال. از سوی دیگر با هدفی خاص، خواننده را با حوادث مستند تاریخی آشنا می‌سازد. (بستانی، بی‌تا: ج ۱، ۱۴)

داستان یوسف به سبب کیفیت تصویرگری از برخی خصایص عاطفی و انسانی بی‌شبهت به داستانهای امروزی نیست که بیشتر تصویرگر فعل و انفعالات ظریف روح انسانی و نمایان کننده اختلافات، انتظارات، آرمانها، امیدها و رؤیاهای غمناک و شادها و رنجها و محرومیت‌های بشر است. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۱) صمیمیت و سادگی به تصویر کشیدن روابط عادی زندگی در این داستان، وجه تمایزی است که داستان یوسف را از بیان واقعیت تاریخی صرف بالاتر برده و فاصله بین زمان وقوع حوادث این داستان را تا عصر حاضر کم کرده است؛ این امر باعث می‌گردد خواننده داستان یوسف در هر عصر و زمانی مجذوب آن گردد. به عبارت دیگر، هنر داستان نویسی قرآن کریم توانسته است قرن‌ها پیش یک واقعیت تاریخی را با استفاده از عناصر داستان نویسی، در قالب زیبای هنر امروزی به تصویر کشد.

اما نکته مهم در داستان، کیفیت پیوند حوادث و روایت آنها در زنجیره کلام است. اگر

پیرنگ را ربط علی و معلولی حوادث داستان بدانیم، حوادث داستان قرآنی یوسف، در تمام مراحل از تسلسل منطقی برخوردارند و وقایع آن مطابق هدفی خاص به یکدیگر وابسته اند؛ مثلاً برادران یوسف را در چاه انداختند، این عمل آنها باعث شد کاروانی او را بعنوان برده به عزیز مصر بفروشد، این عمل کاروانیان باعث شد او به قصر عزیز راه پیدا کند و عمل همسر عزیز او را به زندان افکند، علم تعبیر حضرت موجب راه یافتن او به کاخ عزیز مصر می شود و قحطی مصر باعث دیدار برادران و در نهایت تعبیر خواب یوسف شد. همه این حوادث طبق نظمی خاص و ارتباط علی و معلولی صورت گرفته است.

اگر بخواهیم برای انواع پیرنگ و ساختار حوادث یک داستان، شکل هندسی متصور شویم، سیر روایی داستان از حیث شکل هندسی به سه نوع تقسیم می شود: نخست، ساختار متوازی که در داستان نویسی بیشتر از آن استفاده می شود، شکل این ساختار شبیه هرمی است که در ابتدا داستان از نقطه‌ای آغاز می شود، حوادث آن به سوی گره افکنی و سپس گره‌گشایی پیش می رود. به عبارتی تمام داستان به مشکلی برمی گردد که با حل آن داستان به پایان می رسد. (الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۱۰۸؛ میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۲)

دوم، ساختاری است که در آن گره‌های متعدد موجبات پیچیدگی روایت می شوند؛ گره‌هایی که به تدریج باز می شوند یا همچنان بسته می مانند.

در نوع سوم، ساختار روایی داستان از انتها مطرح می شود تا به ابتدای آن برسد؛ یعنی داستان از آخر آغاز می شود و در خلال حوادث و رویدادها به ابتدای داستان برمی گردد.

با توجه به موارد فوق داستان حضرت یوسف پیرنگی بسته دارد. ساختار روایی داستان یوسف با خواب دیدن او و تعبیر غیرمنتظرهٔ حضرت یعقوب آغاز می شود. پی در پی گره‌هایی در مسیر زندگی حضرت شکل می گیرد و یکی پس از دیگری گره‌ها گشوده می شود تا اینکه سرانجام داستان با تحقق تعبیر خواب ابتدایی یوسف به پایان می رسد. باید دانست که پیرنگ یا طراحی ساختار یک داستان، نکته‌ایی ظریف در داستان

نویسی است که همیشه فکر داستان نویس را به خود مشغول کرده است. (گنجی، ۱۳۸۹: ۱۳۷) بطور کلی سیر روایی داستان بر اساس پنج شاخص شکل می گیرد، که شامل نقطه شروع و آغاز داستان، تضاد و درگیری، گره یا بحران، تعلیق و نقطهٔ اوج و گشایش یا گره‌گشایی. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۲ و الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۱۰۹)

اولین شاخص نقطهٔ آغازگری در داستان است؛ بدین معنی که داستان چگونه و با چه چیزی آغاز شود. این عنصر اهمیت بسیاری در جذب خواننده دارد، چون اگر داستانی ضعیف آغاز شود، خواننده از خواندن ادامه آن منصرف می شود، همانطور که گفته شد

داستان یوسف اینگونه آغاز می‌شد که یوسف ده ساله از خواب برخاسته، نزد پدر می‌رود و خواب خود را برای او تعریف می‌کند، این صحنه پردازی و این نوع شروع خواننده را علاقه‌مند به ادامه داستان می‌کند. پس داستان یوسف با فلاش فوروارد یا حادثه پیش‌گویانه آغاز می‌شود که خود نه تنها براعت استهلالی بر داستان است، خود گره داستان به شمار می‌آید.

دومین شاخص پیرنگ کشمکش و درگیری است که حوادث داستان را بوجود می‌آورد؛ به عبارت دیگر کشمکش از علل شکل‌گیری حوادث داستان است. (گنجی، ۱۳۸۹: ۱۴۷ و الصامل وزملائه، ۲۰۰۱: ۱۰۹) این عنصر در داستان یوسف نقشی محوری و پیشبرانه دارد؛ مانند کشمکش درونی برادران یوسف (حسد برادران یوسف) که باعث به چاه انداختن یوسف شد، و یا کشمکش درونی زلیخا در بیان عشق شهوت‌آلود و سپس کشمکش بیرونی او با همسر و همچنین حضرت یوسف می‌شود. یا بحران فیزیکی یا بیرونی برادران یوسف و... که همگی از اسباب ترقی و تعالی داستان و ایجاد جذابیت‌اند.

سومین عنصر پیرنگ یا طرح داستان، گره یا بحران است. در ابتدای داستان تمام حوادث زمینه‌ساز بروز این گره یا بحران است. سپس حوادث داستان در مسیر برطرف شدن و حل آن ادامه پیدا می‌کنند. این عنصر در داستان یوسف پیامد کشمکشها و درگیریهای داستان است. از آنجایی که کشمکشها در این داستان متعدّد هستند، لذا بحرانهای موجود در داستان نیز متعدّدند؛ به عنوان مثال، به چاه انداختن یوسف در پی حسد و کینه برادران، به زندان افتادن یوسف در پی هوسبازی و انتقام‌جویی و افترای همسر عزیز مصر، و ناتوانی خواب‌گزاران از تعبیر خواب پادشاه مصر، قحطی و گرسنگی ناشی از خشکسالی، همه و همه از جمله بحرانهای متعدّد داستان یوسف است.

در اینجا باید یادآوری کرد که عنصر دوم و سوم پیرنگ؛ یعنی عنصر کشمکش و گره یا بحران، غالباً بهم پیوسته‌اند، لذا گاهی به راحتی قابل تشخیص نیستند. شاید بهترین نمونه آن در داستان یوسف، خواب پادشاه باشد. به نظر نگارنده عنصر دوم؛ یعنی درگیری یا کشمکش پیرنگ یا طرح داستان را تشکیل می‌دهد که گره و بحران مربوط به خود را به دنبال دارد. و گره آن هم ناتوانی خواب‌گزاران دربار مصر در تعبیر خواب پادشاه است و حل آن هم تعبیر خواب توسط یوسف است که با آزادی و تبرئه یوسف به پایان می‌رسد.

چهارمین عنصر پیرنگ، تعلیق و نقطه اوج است؛ به این معنا که گره باعث تنش در شخصیت و مخاطبان می‌شود و شخصیتها را به واکنش جبرانی می‌کشاند. این تلاش برای گشایش گره موجبات تعلیق و اضطراب در خواننده می‌گردد تا اینکه داستان در

نقطه‌ای حساس به اوج خود می‌رسد؛ زمانی که قهرمان بایست تصمیم و انتخاب نهایی خود را انجام دهد؛ انتخابی که سرنوشت داستان و شخصیتها را در پی خواهد داشت. پنجم گشایش یا گره‌گشایی و پایان داستان است که به برطرف شدن مشکلات و بحرانها منجر می‌شود. از آنجایی که بحرانهای ناشی از تضادها و درگیریها متعدد بوده است، راه حلها نیز متعدّدند؛ (الصامل وزملائه، ۲۰۰۱: ۱۰۹ و میرصادقی، ۱۳۷۶: ۷۲-۷۹) مثلاً بیرون آوردن یوسف از چاه توسط کاروانیان، و یا آزادی او از زندان، و در نهایت صحنه‌ای که پدر و مادر و برادرانش در کاخ پادشاه مصر در مقابل شکوه یوسف به سجده می‌افتند، گره‌گشایی‌های داستان محسوب می‌شوند. بنابراین، صحنه‌ای که داستان در آن به پایان می‌رسد، می‌تواند با همان حادثه‌ای که گره داستان در آن حل شده است، به پایان برسد یا می‌تواند تاثیر آن حادثه در شخصیتها، آخرین صحنه باشد. لازم است که داستان علاوه بر آغاز خوب، پایان خوب و تحسین برانگیزی داشته باشد، تا خواننده را به خود جذب کند. پایان داستان حضرت یوسف نیز در این جرگه قرار دارد: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۱۰۰) «و پدر و مادرش را به تخت برنشاند و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] بازآورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است؛ زیرا که او دانای حکیم است.»

۳.۲ زاویه دید در داستان حضرت یوسف

زاویه دید، نحوه عرضه داستان یا روایت به خواننده است. که به دو نوع کلی درونی و بیرونی قابل تقسیم است. در زاویه دید درونی، یکی از شخصیتهای داستان به روایت حوادث از دیدگاه خود می‌پردازد که معمولاً با استفاده از ضمیر متکلم اول شخص انجام می‌شود. در این حالت خواننده خود را در روی شخصیتی می‌بیند که انگار به حوادث نزدیکتر است؛ گویا آن راوی، حادثی که دیده، شنیده یا خود تجربه کرده نقل می‌کند. لذا صمیمیت و واقع‌نمایی داستان بیشتر است. روش دوم؛ یعنی زاویه دید بیرونی از نگاه دانای کل یا شخصیتی بیرون از شخصیتهای داستان نقل و معمولاً با استفاده از ضمیر سوم شخص غایب روایت می‌شود و دست نویسنده در پردازش حوادث داستان کاملاً باز است. (الصامل و زملائه، ۲۰۰۱: ۹۹)

از دیگر امتیازات سورهٔ یوسف در این زمینه، نحوه پردازش و اسلوب بیان حوادث

داستان به صورت ضمیر غایب؛ یعنی سوم شخص یا دانای کل است؛ چنانکه آیات زیر می‌تواند شاهدی گویا برای این شگرد روایی باشد: ﴿وَجَاؤُوا عَلٰی قَمِيصِهِ بَدْمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعٰنُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ، وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَاَرْسَلُوْا وَاْرَدَهُمْ فَاذْلٰى دَلُوْهُ قَالَ يَا بَشْرٰى هٰذَا غُلَامٌ...﴾ (۱۸-۱۹) «و پیراهنش را [آغشته] به آخونی دروغین آوردند [یعقوب] گفت [نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است اینک صبری نیکو [برای من بهتر است] و خدا در آنچه که بیان می‌کنید مددکار من است. و کاروانی آمد پس آب‌آور خود را فرستادند و سطلش را انداخت. گفت: مژده این یک پسر است و او را چون کالایی پنهان داشتند و خدا به آنچه می‌کردند دانا بود.»

اما اسلوب ضمیر متکلم غالباً در گفتگوی بین شخصیتها مشاهده می‌شود؛ مانند: ﴿قَالَ اَتْتُوْنِيْ بِاُخٍ لَّكُمْ مِّنْ اَبْيَكُمُ الْاَلَا تَرَوْنَ اَنِّيْ اَوْفٰى الْكَيْلِ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِيْنَ. فَاِنْ لَّمْ تَاْتُوْنِيْ بِهٖ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِيْ وَلَا تَقْرَبُوْن. قَالُوْا سَنُرَاوِدُهٗ عَنْهٗ اَبَاهُ وَاِنَّا لَفَاعِلُوْنَ﴾ (آیات ۵۹-۶۱) «گفت برادر دیگران را -که با او از جانب پدر شریک هستی- نزد من بیاورید، آیا نمی‌بینید که من به شمار آذوقه کامل داده و به نحو احسن از شما پذیرایی کردم؟ پس اگر او را نزد من نیاوردید دیگر آذوقه‌ای نزد من نداشته و به نزد من نیایید. گفتند: ما او را از پدرمان درخواست می‌کنیم، و ما این کار را انجام خواهیم داد.» و گاهی به ندرت از زبان راوی که همان خداوند سبحان است آمده است: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ...﴾ (۳) «ما بهترین سرگذشتها را برای تو حکایت می‌کنیم.» ﴿كَذٰلِكَ كِدْنَا لِيُوْسُفَ...﴾ (۷۶) «و ما اینچنین برای یوسف راه چاره فراهم نمودیم.» این ویژگی یعنی تغییر در زاویه دید که امروزه از تکنیکهای روایت پردازی است به سبب عنصر التفات در قرآن بسیار برجسته است که البته در داستان یوسف به خوبی مشهود است.

۳.۳ صحنه سازی یا توصیف زمان و مکان در داستان یوسف

به عنصر زمان و مکان در داستان صحنه پردازی می‌گویند. عنصر زمان در داستان یک برهه زمانی است که حوادث داستان در آن رخ می‌دهد. که ممکن است این زمان به گذشته، حال و یا آینده متعلق باشد. (نجم، ۱۹۷۹: ۱۰۸ و یونسی، ۱۳۷۹: ۴۲۹) مسأله ایی که در این حوزه اهمیت دارد، خطی بودن زمان داستان یا غیرخطی بودن آن است. زمان خطی، زمانی است که زمان روایت نقطه آغاز، میانه و پایان داشته باشد؛ اما زمان غیرخطی کاملاً مغایر زمان واقعی یا خطی است، این زمان مانند لحظات در انتظار می‌گذرد، با دقیقه و ساعت و روز و ماه قابل قیاس نیست، یا مانند زمانی که انسان به یادآوری خاطرات می‌گذراند، ممکن است خاطرات چند سال در چند دقیقه برایش یاد

آوری شود. (الصامل وزملائه، ۲۰۰۱: ۱۱۲) داستان یوسف پیامبر هم به سبب ماهیت تاریخی و واقعی اش و هم به سبب رویکرد تعلیمی و آموزشی قرآن در ابلاغ درونمایه، زمانش خطی است که البته گاه با فلاش بک (بازگشت به گذشته) و فلاش فوروارد (گریز به آینده) همراه است. اما روند واقعی داستان، در خط سیری منطقی از کودکی تا پختگی یوسف^(ع) را به نمایش می‌گذارد و از آنجا که بیشتر روایتی تاریخی است، غالب فعلهای استفاده شده در داستان فعل ماضی هستند.

باید دانست که عنصر زمان در این داستان چندین مرتبه تغییر می‌کند، که این زیبایی و مهارت داستان را در انتقال از یک زمان به زمان دیگر نشان می‌دهد. حوادث مربوط به کودکی یوسف تا آن هنگام که به کاخ عزیز مصر راه می‌یابد، در یک برههٔ زمانی اتفاق افتاده است، بعد از آن تا بزرگ شدن یوسف یک فاصله زمانی است که قرآن از آن به سرعت می‌گذرد. و این تغییر و دگرگونی زمانی را اینگونه بیان می‌کند: ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (۲۱) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ (۲۲) «و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت به نیکی از او نگهداری کن، شاید به حال ما سودمند باشد، یا شاید او را به فرزندی اختیار کنیم. بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین عزت و جایگاه بزرگی بخشیدیم تا به او تأویل خوابها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش مسلط است؛ هرچند بیشتر مردم نمی‌دانند. و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.»

محیط یا مکان وقوع حوادث یکی دیگر از عناصر مهم صحنه‌پردازی در داستان است، مکان میدانی است که حوادث داستان در آنجا رخ می‌دهد، لذا داستان نویس سعی می‌کند مکانی مناسب برای داستان خود انتخاب کند و از ویژگیهای آن مکان و محتویات آن به درستی بهره بگیرد. اهمیت این عنصر، زمانی آشکار می‌شود که تأثیر بسزایی در به تصویر درآمدن شخصیت‌های داستان و احساس واقع‌نمایی در مخاطبان دارد، اگر محیط و مکان باز و زیبا و دل‌انگیز باشد، خواننده نسبت به شخصیت‌های داستان و کل داستان احساس خوب و خوشی خواهد داشت، اما اگر محیط بسته و خفقان‌آور باشد احساس خوبی به خواننده دست نمی‌دهد، و شاید رغبتی به پیگیری داستان نداشته باشد. (نجم، ۱۹۷۹: ۱۰۸ و مریدن، ۱۹۸۰: ۲۸)

مکان داستان، از طریق توصیف محیط جغرافیایی قصه، یا معرفی شغل و پیشه و عادات و رسوم و بیان خصوصیات اخلاقی و مقتضیات فکری و روحی شخصیتها به خواننده معرفی می‌شود. (یونسی، ۱۳۷۹: ۴۲۹)

محیط ارائه داستان یوسف، دو محیط کاملاً متفاوت و متمایز است. بطور کل داستان از

حیث محیط رویداد حوادث به دو بخش تقسیم می‌شود: قسمت اول داستان در سرزمین کوچکی به نام کنعان (فلسطین امروزی) اتفاق می‌افتد. شغل مردم این سرزمین چوپانی است و مردان کنعان صبح به همراه گله به صحرا می‌روند و روز را در آن جا سپری می‌کنند و شب به همراه گله به منزل بر می‌گردند. این اولین تعریف از محیط داستان است که ارائه می‌شود.

بخش دوم از قسمت نخست، با رفتن یوسف به مصر در محیطی کاملاً متفاوت ادامه پیدا می‌کند، مصر سرزمین متمدن، بزرگ است با پیشینه دیرین. دانش روز مردم این عصر و این سرزمین بطور خاص علم تعبیر خواب است، پادشاه مصر به‌عنوان بالاترین مقام مصر، یکی از مراتب دربار را به معبران و خواب گزاران اختصاص داده است. بطور کلی مردم این عصر برای خواب و علم تعبیر آن اهمیتی خاصی قائل بودند، و شاید بر همین اساس راوی چیره دست داستان یوسف را با تعریف خواب شروع می‌کند و با تعبیر آن نیز به پایان می‌رساند. در آغاز داستان آنجا که یعقوب پیامبر از فرزندش یوسف می‌خواهد، خوابش را برای برادرانش تعریف نکند، آشکار می‌شود که خواب چه جایگاه در عقاید آنها داشته است. از سوی دیگر، محرز می‌شود که از ویژگی‌های شخصیت اول این داستان، تسلط بر علم تعبیر خواب است.

مکانی که قسمت دوم حوادث در آن جا رخ می‌دهد و شخصیت اول داستان در آنجا رشد می‌کند، کاخ عزیز مصر است، کاخی بزرگ با خدم و حشم و زندگی مرفه. حوادثی که در این جا رخ می‌دهد بار دیگر داستان را به محیطی جدید می‌کشاند، شهوت و حس انتقامجویی و افترای همسر عزیز مصر، مکان داستان را به سمت زندان سوق می‌دهد. بعد از تعبیر خواب پادشاه مصر توسط حضرت یوسف در زندان و راه یافتن به قصر پادشاه، بار دیگر مکان رویداد حوادث تغییر می‌کند. این محیط شباهتهایی بسیار به کاخ عزیز دارد، و بطور کلی دو محیط متفاوت عرضه شده در این داستان سرزمین کوچک کنعان و تمدن بزرگ مصر است.

۳.۴ عنصر گفتگو در داستان یوسف

«گفتگو به معنای مکالمه و صحبت کردن است؛ به عبارت بهتر، سخنانی که در میان شخصیتها یا گسترده‌تر در افکار شخصیت واحدی در هر کار ادبی صورت می‌گیرد، گفتگو می‌نامند.» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۶۶) گفتگو از مهمترین عناصر داستان نویسی است، و در دیدگاه امروزی نوعی پوشش زبانی و لغوی است که با عنصر شخصیت و راوی پیوندی ناگسستنی دارد. این عنصر نقش مهمی در روند حوادث داستان ایفا می‌کند، این عنصر مهم می‌تواند داستان را پیش ببرد، شخصیت پردازی کند و یا اطلاعاتی را در اختیار خواننده بگذارد. معمولاً برای معرفی شخصیتها از عنصر گفتگو

استفاده می‌شود. (سلیمانی، ۱۳۷۴: ۳۹۵ و میرصادقی، ۱۳۷۶: ۸۷-۹۳) یک گفتگوی خوب داستانی علاوه بر تزیین داستان، عمل داستانی را در جهتی معین پیش می‌برد. (حمدان، ۲۰۰۸: ۱۰۳)

گفتگو باید با ذهنیت شخصیتهای داستان هماهنگی و همخوانی داشته باشد و با موقعیتهای اجتماعی و علاقه‌های شخصی آنها تناقض نداشته باشد و احساس طبیعی و واقعی بودن را به خواننده منتقل کند بی‌آنکه در واقع طبیعی و واقعی باشد. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۵۷ و نجم، ۱۹۷۹: ۹۷) باید دانست که عنصر گفتگو بین شخصیتهای داستان یوسف چنان تنظیم شده است که بیانگر روحيات و خلیقات شخصیتهای داستان باشد. (الطراونه، ۱۹۹۲: ۱۷۲) وجود این ویژگی با توجه به ایجاز شدید در گفتگوها و عبارات رد و بدل شده بین شخصیتهای یکی از نشانه‌های هنر زیبا و مهارت برتر در فن داستان سرایی قرآن است. با دقت در داستان یوسف درمی‌یابیم که این اصل نیز در آن رعایت شده است؛ مثلاً گفتگوی یوسف در اواخر داستان با برادران نادم و پشیمان که فرمود: ﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ. قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقُ وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكَّا اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ. قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (۸۹-۹۲) «یوسف گفت: آیا اکنون فهمیدید که شما در حالت جهل و گمراهی، با یوسف و برادرش چه کردید؟ برادران یوسف گفتند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله من یوسف هستم و این برادرم است. خداوند بر ما منت گذاشته است. و هر کس پرهیزگار بوده و صبر و نیکوکاری پیشه کند، خداوند اجر نیکوکاران را تباه نمی‌کند. برادران گفتند: به خدا سوگند که خداوند تو را بر ما فضیلت و برتری داده است، و هر آینه ما خطاکار بوده ایم. یوسف گفت: امروز خود را زیاد سرزنش نکنید، خداوند از گناه شما می‌گذرد و او ارحم الراحمین است.»

با دقت در این عبارات در می‌یابیم که سیاق گفتگوها بین شخصیتهای داستان منطبق با اصول روانشناسی، و هماهنگی و همخوانی عنصر گفتگو با حالت‌های درونی شخصیتهای داستان است؛ چرا که سخنان برادران خطاکار مبین حالت درونی ندامت و پشیمانی است و سخنان یوسف در مقابل آنان بیانگر تواضع و گذشت اوست.

از سوی دیگر آنچه در بررسی عنصر گفتگو در داستان یوسف بیش از هر چیز دیگر خودنمایی می‌کند، خصلت ایجاز در آن است. این ایجاز باعث شده نوعی پیوستگی و اتصال قوی بین جملات داستان بوجود بیاید و خواننده را بیش از پیش به خود جذب کند. این ایجاز باعث می‌شود، داستان یوسف از زیاده‌گویی دور گردد که منتقدان امروزی آن را از عیوب داستان نویسی به حساب می‌آورند. (ابراهیمی، ۱۳۷۷: ۱۹۶)

نتیجه این ویژگی در سوره یوسف باعث می‌شود که قرآن کریم داستان یوسف را با آن

همه حوادث و فراز و نشیب فراوان که در هنر داستان نویسی بیشتر در قالب رمانهای طولانی عرضه می‌گردد، تنها در ۱۹۱۰ کلمه و در چند صفحه عرضه نماید. نکته‌ای دیگر که در باب سبک بیان قرآن در عنصر گفتگو به چشم می‌خورد، وضوح و صراحت بیان آن است. قرآن نیز از زبانی ساده، روان و بسیار موجز، و نزدیک به درک خواننده مانند «جاء»، «ترک»، «ذهب» و «بلغ» و... استفاده کرده است. بدین ترتیب اعتماد و همراهی خواننده را بدست آورده و او را به سمت هدف و مقصود مورد نظر پیش می‌برد.

۳.۵ پیام یا درون‌مایه داستان یوسف

پیام یا درون‌مایه (Theme) در هر اثر ادبی همان اندیشه‌ی اساسی و مقصود اصلی است که مانند رشته‌ایی در باطن اثر کشیده می‌شود و حوادث و موقعیتهای داستان را بهم پیوند می‌دهد. به همین علت است که می‌گویند درون‌مایه هر اثری جهت‌فکری و ادراکی نویسنده اش را نشان می‌دهد. (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۱۷۴ و بهشتی، ۱۳۷۶: ۶۱)

هرگاه انسان ماجرای تعریف می‌کند، از بیان آن هدفی در ذهن دارد، داستان نویس ماهر کسی است که غیر مستقیم اندیشه و هدف داستانش را از خلال حوادث به خواننده تفهیم کرده و او را به سوی هدف و مقصود مورد نظر راهنمایی می‌کند، (الصامل و زملائی، ۲۰۰۱: ۹۶) لذا اندیشه‌ایی که در بطن داستان نهفته باشد و خواننده با دقت در رفتار شخصیتها و نتیجه رفتار آنها به آن پی ببرد، در عمق جان و دل او اثر می‌کند و همراه با جریان داستان آن را پرورش می‌دهد و داستان را بر اساس آن دنبال می‌کند، به عبارت بهتر، همه حوادث داستان برای بیان اندیشه یا پیام نویسنده بنا شده اند؛ گرچه نویسندگان اغلب در آثار خود از بیان صریح درون‌مایه های داستان خود پرهیز می‌کنند و شیوه های غیرصریح را برای تصویر و تشریح آنها بر می‌گزینند. (همان، ۹۶) داستان یوسف نیز مانند تمام داستانهای قرآن کریم در نتیجه وجود پیامها و اهداف ناب تربیتی بوجود آمده است که در خلال حوادث پرفراز و نشیب به خواننده القا می‌شود.

شاید بتوان گفت که مهمترین پیام داستان یوسف ارائه معیارهایی روحی و اخلاقی برای رشد و تعالی انسان، و در مقابل نشان دادن پرتگاههایی نفسانی که بر سر این رشد و کمال وجود دارد. بدین ترتیب هر کس که به این معیارها پایبند باشد و از آن پرتگاهها دوری نماید، سعادت و کامیابی جاودانه خواهد داشت. و این مصداق این آیه آغازین سورة یوسف است که قبل از بیان داستان می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ...﴾ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ ﴿۷﴾ (و اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و به تو تاویل و تفسیر سخن و

تعبیر خواب می‌آموزد، ونعمت خود را بر تو کامل می‌کند... همانا در داستان یوسف و برادرانش نشانه‌های هدایت برای جویندگان قرار دارد.»

از دیگر پیامها و درسهای بزرگ داستان یوسف، غلبه صبر و صداقت و اخلاص بر حسادت، کینه و نیرنگ است و اینکه با وجود شدت مشکلات و حوادث و تأخیر در رسیدن به پیروزی و گشایش، نباید از لطف پرورگار ناامید شد؛ چرا که هیچ چیز در برابر اراده خدا مشکل و پیچیده نیست. (مکارم شیرازی، بی‌تا: ج ۲، ۴۵۰) لذا ملاحظه می‌شود که در این داستان جمله‌ای در باب شکایت یوسف و کم‌صبری وی نیامده است، و همانطور که صداقت و اخلاص یوسف به هنگام تعبیر خواب پادشاه و عفو و بخشش برادران آشکار است. بنابراین، اصلیت‌ترین هدف روایت داستان یوسف، همان پند و عبرت از نتیجه صبر و صداقت وفاداری و ایثار و اخلاص از یک طرف، و حسادت و نفرت و شهوت از طرف دیگر است که در پایان داستان بیان شده است: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۱۱۱) «به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است، سخنی نیست که به دروغ ساخته و پرداخته شده باشد، بلکه تأیید آنچه [در نتیجه الهامات آسمانی] نزد توست. و روشنگر همه چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است.»

نتیجه‌گیری

بررسی ساختار و ویژگیهای فنی داستان یوسف نشان می‌دهد که داستان یوسف، داستان بلندی است که قرآن کریم با سبک بلاغی خاص خود آن را در نهایت ایجاز به تصویر کشیده است؛ چرا که قرآن کریم هنر داستان‌سرایی را تنها وسیله‌ای برای هدایت و راهنمایی بشر به خدمت گرفته است، لذا از اطالۀ داستان اجتناب کرده است. با این حال تمام عنصر داستان نویسی امروزی، در این داستان با دقت و زیبایی بی‌نظیری رعایت شده است. این عناصر بگونه‌ای در داستان توزیع شده است که بر حسب شرایط طبیعی و حوادث داستان گاه ظاهر و گاه پنهان می‌شود. لذا ساختار فنی این داستان بسیار محکم است.

شخصیتهای این داستان هویت‌هایی مشخص و معلوم دارند و غالباً پویا و در حال تحول و تغییرند. حوادث آن از روندی منطقی و علی‌پیروی می‌کنند؛ بگونه‌ای که هر حادثه زمینه‌ای برای وقوع حادثه بعدی است. نکته مهمتر اینکه، این داستان طولانی دارای پیرنگ یا طراحیهای متعدد و متوالی است؛ یعنی از کشمکشها و گره‌های متعدد تشکیل شده است که با حل هر گره یا بحران، گره دیگری آغاز می‌شود. همچنین درونمایه و پیام داستان یوسف ارائه معیارهایی برای رشد و تعالی انسان، و نشان دادن پرتگاههایی که در مسیر رشد و کمال وجود دارد.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

۱. ابراهیمی، نادر. (۱۳۷۷). ساختار و مبانی ادبیات داستانی؛ چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
 ۲. بستانی، محمود. (بی تا). پژوهشی در جلوه های هنری داستانهای قرآن؛ ترجمه حسین جعفرزاده، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
 ۳. بهشتی، الهه. (۱۳۷۶). عوامل داستان؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات برگ.
 ۴. خبری، محمد علی. (۱۳۸۷). حکمت، هنر، زیبایی و عناصر نمایشی قصه یوسف در قرآن کریم؛ چاپ اول، تهران: انتشارات سوره مهر.
 ۵. رامیار، محمود. (۱۳۸۰). تاریخ قرآن؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
 ۶. سلیمانی، محسن. (۱۳۷۴). فن داستان نویسی؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
 ۷. سناپور، حسین. (۱۳۸۳). ده جستار داستان نویسی؛ چاپ اول، تهران: نشر چشمه.
 ۸. فضائلی، سعید. (۱۳۷۶). شیوه های داستان نویسی: انواع داستان بلند؛ چاپ اول، تهران: انتشارات مؤسسه ایران.
 ۹. گنجی، نرگس و دیگران. (۱۳۸۹). «بررسی لغوی و اصطلاحی پیرنگ و عناصر آن در فارسی و عربی»؛ فصلنامه زبان پژوهی دانشگاه الزهراء، صص ۱۳۱-۱۷۲.
 ۱۰. مکارم شیرازی، ناصر. (بی تا). برگزیده تفسیر نمونه؛ گزینش و تحقیق علی بابایی، چاپ چهارم، بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
 ۱۱. ملبویی، محمد تقی. (۱۳۷۶). تحلیلی نو از قصص قرآن؛ چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
 ۱۲. میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). عناصر داستان؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.
 ۱۳. ناظرزاده کرمانی، فرهاد. (۱۳۶۵). تئاتر پیشتاز؛ چاپ اول، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
 ۱۴. یونسی، ابراهیم. (۱۳۷۹). هنر داستان نویسی؛ چاپ ششم، تهران: انتشارات نگاه.
- ب) منابع عربی
۱. القرآن الکریم.
 ۲. زغلول سلام، محمد. (۱۹۷۳). دراسات فی القصّة العربیة الحدیثة؛

- الإسكندرية: دارالمعارف.
۳. حمدان، عبدالرحمن. (۲۰۰۸). «اللغة في الرواية»؛ مجلة الجامعة الإسلامية، المجلد السادس عشر، العدد الثاني.
۴. خلف الله، محمد أحمد. (۱۹۹۹). الفن القصصي في القرآن الكريم؛ الطبعة الرابعة، بيروت، مؤسسة العربي.
۵. خليل، عماد الدين. (۱۹۸۹). فوضى للعالم في المسرح العربي المعاصر؛ بيروت: دار الرسالة.
۶. سليمان الطراونه. (۱۹۹۲). دراسة نصية في القصة القرآنية؛ الطبعة الأولى، عمان: لا ناشر.
۷. الصامل، محمد و زملائه. (۲۰۰۱). البلاغ و النقد؛ الطبعة الثانية، الرياض: مطبعة وزارة المعارف للمملكة العربية السعودية.
۸. مريدن، عزيزة. (۱۹۸۰). القصة والرواية؛ لا طبعة، دمشق: دارالفكر.
۹. نجم، محمد يوسف. (۱۹۷۹). فن القصة؛ لا طبعة، بيروت: دار الثقافة.
۱۰. وادی، طه. (۱۹۹۲). دراسات في نقد الرواية؛ الطبعة الثالثة، القاهرة: دار المعارف.

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۱

قصّة یوسف فی ضوء الفنّ القصصی المعاصر*

صادق عسکری
الأستاذ المساعد بجامعة سمنان
صغری علیپور
الماجستير فی اللغة العربیة وأدابها

الملخص

للقصّة فی حياة الإنسان مكانتها الرفیعة، وقد استفادت الشعوب المختلفة منذ القديم من الفنّ القصصی كوسيلة تربویة. والقرآن الکریم باعتباره كتاباً تربوياً عظیماً یحتوی علی قصص كثيرة أكملها وأطولها قصّة یوسف (ع). لا شكّ أنّ دراسة العناصر القصصیة فی سورة یوسف، تبرز جانباً من الإعجاز الفنّی والبلاغی فی القرآن الکریم. بناء علی ما تقدّم، تهدف هذه المقالة إلى دراسة العناصر القصصیة فی سورة یوسف و مقارنتها مع الفنّ القصصی المعاصر، فی ضوء منهج الوصف و التحلیل.

تدلّ النتائج الّتی توصلنا إليها فی هذه الدراسة، علی أنّ القرآن الکریم استخدم فی هذه القصّة جميع العناصر القصصیة السبعة الّتی عرفها الفنّ القصصی المعاصر بأحسن صورة وأجمالها. فمعظم الشخصیّات متحوّلة و نامیة، و الحوادث منطقیة، لكون كلّ حادثة سبباً لوقوع حوادث أخرى. والحیكة متعدّدة متوالیة، إذ تتشكّل من صراعات وأزمات وحلول متعدّدة، فبعد كلّ حلّ هناك أزمة جدیدة.

فخلاصة القول إنّ الأفكار والتعالیم الدینیة والأخلاقیة القديمة المرتبطة بتاريخ بنی إسرائيل، عرضت فی هذه السورة مطابقة لأحدث عناصر الفنّ القصصی المعاصر. و هذا أبرز دلیل علی الإعجاز الفنّی والأدبی فی القرآن الکریم، إلى جانب إعجازه البلاغی و المعنوی. وذلك من أهمّ الأسباب الّتی أدّت إلى أن یسمی القرآن الکریم هذه القصّة «أحسن القصص».

الكلمات الدلیلیة

النقد الادبی، عناصر القصّة، القرآن الکریم، سورة یوسف.

* تاریخ القبول: ۱۳۹۱/۱۰/۰۳

* - تاریخ الوصول: ۱۳۹۰/۰۳/۰۷

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: sadeghaskari2001@yahoo.com